گزارش «شرق» از ابهامات مفقودشدن یک کوهنورد از دی‌ماه سال قبل

یک مفقودی پرابهام

نسترن فرخه: «ما از بیمارستان و بهزیستی، تا همه دره‌های جایی را که برای کوه‌نوردی رفته بودند، ساعت‌ها گشتیم؛ اما هیچ‌چیز پیدا نکردیم. درست یا غلط تصور و تحلیل بعضی از بستگان و نزدیکان این است که ایشان به اشتباه بازداشت شده‌اند. تنها خواسته ما از نهادهای مسئول این است که قاطعا اعلام کنند که ایشان بازداشت هستند یا نه...».

پدر خانواده پنجشنبه، هشتم دی ماه به قصد کوه‌نوردی از روستای هلوکله تنکابن به کوهستان جالکه، از خانه بیرون می‌زند. اهالی خانه تا ظهر منتظر می‌مانند؛ اما هرچه ساعت از دو بعدازظهر جلوتر می‌رود، نگرانی آنها هم قوت می‌گیرد. حالا بعد از شش ماه انتظار هنوز اهالی خانه در همان ظهر پنجشنبه مانده‌اند که قرار بود مهدی طهرانی با لباس‌های کوه‌نوردی به خانه برگردد و همه دوریک میز ناهاری صرف کنند. سیدمهدی سیدرضا طهرانی که همه او را سیدمهدی طهرانی صدا می‌زنند، حدود ۲۰ سالی می‌شود که به شکل تخصصی پاراگلایدر و کوه‌نوردی انجام می‌داده. طبق آنچه خانواده درگفت‌وگو با «شرق» به آن اشاره کردند، ایشان به دلیل حرفه خود به‌خوبی طول و عرض جغرافیایی مناطق را محاسبه می‌کرده و برای همین مفقودشدنش درکوه برای همه توجیه‌ناپذیر است. همچنین با وجود جست‌وجوهای مکرر در این چند ماه همچنان نتیجه‌ای حاصل نشده است. تنها موضوع تأمل‌برانگیز برای این خانواده، اتفاقاتی شبهه‌دار مانند نشانه‌هایی از رفت‌وآمد پنهانی به خانه پدر یا دسترسی اکانت ناشناسی به ایمیل ایشان در زمان مفقودی بوده که هنوز علتی برای آن پیدا نکرده‌اند؛ ولی امید دارند عاقبت خبری از پدر ورزشکارشان حاصل شود.

◆ **چطور از ماجرای مفقودشدن پدر مطلع شدید و این اتفاق دقیقا در چه ساعتی رخ داده؟**

سیدمحمدحسین، پسر سیدمهدی طهرانی: پدرم پنجشنبه هشتم دی‌ماه به منطقه عسل محله مازندران رفته بود تا پیاده‌روی و کوه‌نوردی کند، این شکل تفریحات عادت همیشگی ایشان بود و معمولا بعد از چند ساعت هم به خانه برمی‌گشتند. این نکته را هم اضافه کنم که پدرم حدود ۲۰ سال است که پاراگلایدر و کوه‌نوردی می‌کند؛ بنابراین با چی‌پی‌اس و سیستیانی آشنایی کامل دارد. آن روز هم تجهیزات به همراه داشته و تقریبا مسیر را هم می‌شناخته. بعد از این ماجرا مادرم صبح روز جمعه به من خبر داد که پنجشنبه برای بردن چنین اتفاقی افتاده. بعد از آن فکر می‌کنم تقریبا ما ۲۰ روزی با تجهیزات کامل و چند روزی به همراه هلال احمر و تیم امداد و نجات، محیط‌بانی و کوه‌نوردی آن منطقه را گشتیم. یک ماه بعد هم برای کشترنی در آن منطقه حاضر شدیم و کل دره‌های آن مناطق را گشتیم؛ ولی چیزی پیدا نکردیم. در ماجرای پدرم ما آگاهی، اطلاعات و اطلاعات سیاه را کامل در جریان قرار دادیم. در آن منطقه به شکل گسترده آگهی مفقودی پدر را پخش کردیم؛ ولی با همه این تلاش‌ها هنوز از پدر خبری نیست.

◆ **در این مدت حدس و گمانی به شما کمک نکرد؟**

سیدمحمدحسین: راستش تمام احساس ما این بوده که پدرکم شده یا اتفاقی برایش افتاده. بعد از این‌همه جست‌وجو که مطمئن شدیم پدر در آن منطقه نیست، یکبر سیدمحمدحسین با اطلاعات سیاه شدیم؛ حتی چون آنجا گرگ، پلنگ و خرس دارد، به این هم فکر کردیم که حیوانات به او حمله کرده باشند. برای همین به دنبال تکه لباس یا رد خونی گشتیم؛ اما هیچ‌چیز پیدا نکردیم. ما دو دوربین از فرمانداری و یک ویلای شخصی را جک کردیم که مسیر رفت پدر در آنها را دارد؛ اما از برگشت هیچ تصویری نداریم.

◆ **موانعی در جست‌وجوی پدر داشت که کار تحقیق شما را دشوار کند؟**

سیدمحمدحسین: فقط همین را بگویم که بچه‌های هلال احمر با ما خیلی همکاری نکردند. بعد از چند روز گفتند جست‌وجو کنسل است و رفتند. بعد از آن، ما هر جست‌وجویی که کردیم، با کمک کوه‌های امداد و نجات کوهستان و باشگاه‌های کوه‌نوردی تهران بود. در این مدت چندین بار از علی‌شات استفاده کردیم که هزینه تمام اینها با خودمان بود. فقط حدود صد میلیون برای هزینه‌های جانبی پرداخت کردیم.

◆ **شما از روز قبل این اتفاق را به ایشان بدید، آیا در جریان برنامه پنجشنبه آقای طهرانی بودید و دقیقا بعد از بی‌خبری از ایشان چه کار کردید؟**

حمید طهرانی داماد مهدی طهرانی: ببینید کلیت ماجرا به این شکل است که ما به همراه خانواده روز چهارشنبه به ویلای آقا مهدی رسیدیم و قرار بود ناهار فردای آن همه با هم باشیم. آقا مهدی می‌خواست به کوه برود و خودش گفت منطقه‌ای در قله جالک پیدا کرده و می‌خواهد به آنجا برود. صبح که بیدار شدیم آقا مهدی طبق برنامه رفته بود. قرار بود تا ساعت دو برگردند و ناهار را با هم بخوریم؛ اما کم‌کم نگرانی ما بالا گرفت. ساعت پنج به اتفاق خانواده به سمت مسیرهایی که روز قبل گفته بودند رفتیم؛ ولی هیچ اثری از ایشان پیدا نکردیم. همان روز کلانتری منطقه را باخبر کردیم و از طریق کلانتری به هلال احمر اطلاع داده شد. با سرتیم عملیاتی که قرار بود فردای آن روز کار جست‌وجو را شروع کند، صحبت کردیم و تمام مشخصات آقا مهدی را دادیم. قرار بود فردای آن روز برای جست‌وجو از پنج صبح حرکت کنیم که من از ساعت چهار صبح منتظر بودم و در آخر، ساعت هفت صبح با تیمی پنج‌نفره که تخصص‌شان هم حضور در چنین مسیرهای بود، راهی منطقه شدیم. این گروه بچه‌های امدادی جاده بودند و برای همین خیلی از آنها حتی نمی‌توانستند شب‌های خیلی ساده را هم بالا بیایند. این را من که نیمی از عمرم را در حوزه کوه‌نوردی، دیواره‌نوردی و سنگ‌نوردی گذرانده‌ام و به‌راحتی قدرت‌بندی را برآورد کردم، متوجه شدم.

◆ **به این‌ترتیب، در زمان جست‌وجو متوجه سرنخی شدید؟**

حمید طهرانی: ببینید اطلاعات دقیقی که داریم، همین است که آقا مهدی هفت صبح پنجشنبه از خانه بیرون رفته و ساعت هشت از زیر دوربین روستا حرکت کرده. ساعت ۸:۳۵ هم از اول یک مسیر پیماپش عبور کرده. ایشان تقریبا ۲۰ دقیقه بله می‌رفته تا به اولین پاکوبی که کوه‌نوردی از آنجا شروع می‌شده، برسد. در کل ساعت ۹ صبح است‌ترکت کوه‌نوردی و ساعت ۱۱:۴ پایان کوه‌نوردی‌شان بوده؛ چون طبق عادت طول و عرض جغرافیایی جایی را که بودند، برای همسرشان فرستاده بودند. این ماجرا برای ما چند معنی داشته. یکی اینکه من حالم خوب است و اینکه کارم تمام شده و می‌خواهم برگردم که از آن به بعد دیگر خبری از ایشان نشد. فردای آن روز ما بالای نقطه‌ای که ایشان رفته بود، ایستادیم که در ارتفاع هزارو ۵۰۰ متری است و روستا در ارتفاع هزارمتری قرار دارد و از نظر عقلی در دو ساعت می‌توانستند به آنجا برسند. ما از مسیر نرمال به شعاع ۴۰۰ متری که مختصات را فرستاده بودند، رفتیم. دیدیم سه، چهار کلبه آنجا وجود دارد که می‌توانسته مواد کوهپایی و خوراکی نگهداری کند و فردا هم برگردد؛ اما هیچ ردپایی نیز ردپای حیوانات در آن منطقه نبود. از مختصاتی که ایشان فرستاده بود، کمی جلوتر رفتیم و ردپای ایشان را دیدیم. از ۵۰ تا ۱۰۰ متر پایین‌تر که برف یک سانتی‌متری شروع می‌شد و کم‌کم دامنه کوه را گرفته بود، ردپای آمدن و برگشتن ایشان به سمت پایین را دیدیم؛ اما کمی جلوتر ردپای گزارها باعث شد دیگر نتوانیم ردپا را تعقیب کنیم.

◆ **جست‌وجوهای بعدی هم نتیجه‌ای نداشت؟ مثلا از ردیابی تلفن همراه یا ردیابی تجهیزات دیگر که همراهشان بود.**

حمید طهرانی: ما بیش از شش هزار ساعت در آن منطقه جست‌وجو انجام دادیم. به کفته مسئولان بی‌سابقه‌ترین جست‌وجو در شهرستان تنکابن را انجام دادیم. هلال‌احمر با هزار زحمت در مجموع شش روز آنجا حضور داشت که خروجی آن دو روز هم مؤثر نبود. حتی گاهی باید مواظب بعضی از آن نیروها بودیم تا اتفاقی برایشان نیفتد. اما بچه‌های کوهنورد و دیواره‌نورد که از طریق خودمان و دوستانمان برای کمک آمدند، واقعا در صحنه بودند.

آقا مهدی با تجهیزات کامل رفته بود، برای ما سؤال است با وجود اینکه تمام آن منطقه آنتن‌دهی دارد اما چرا موبایل ایشان یا دو سیمکارت آنتن نداشته؟ طبق چیزی که مخابرات به ما گفت ساعت ۱۲:۴۷ یعنی یک ساعت و ۴۳ دقیقه بعد از پیامکی که به همسرش داده تلفن از تمام سیگنال‌ها محو شده است. مثلا در حالت ایرلین قرار گرفته بد از قالب آلومینیومی یا کاوصندقی که دیگر سیگنال نگرفته. ما خیلی اقدام کردیم و در این مدت خیلی وقت گشته شد تا سیستم‌هایی که می‌توانستند در حوزه امنیتی به ما کمک کنند. در صورتی که چین کارهایی یک زمان طلایی دارد و اگر از آن بگذرد بی‌فایده است. با وجود اینکه تلفن ایشان نو بود یا وایورلاند هم همراهش بود اما یک تلفن مگر چقدر شارژش می‌ماند؟ ما در همان زمان محدود باید ردیابی را انجام می‌دادیم.

◆ **برای ردیابی گوشی چه ارکان و سیستمی به شما کمک کرد؟**

حمید طهرانی: در رابطه با رد زنی گوشی همراه از هیچ نهادی به ما کمک نکردند. حتی هلال‌احمر یک پرواز با هلی‌کوپتر هم انجام نداد و ما مجبور شدیم از دوستان خودمان کمک بگیریم که نزدیک ۱۰ ساعت پرواز پاراموتور و پاراگلایدر داشتیم تا بچه‌ها بتوانند یک نقطه رنگی ببینند. نزدیک ۲۰ ساعت پرواز هلی‌شات انجام دادیم که خروجی همه آنها صفر بود. همان روزها بارش برفی پیش آمد و تمام منطقه زیر پوشش برف رفت و کار سخت‌تر شد. تقریبا ۱۵ روز از این اتفاق گذشته بود و ما نامه‌نگاری‌های نقطه‌زنی یا تلفن همراه خاموش را انجام داده بودیم. تمام مسئولان تنکابن که به این پرونده مرتبط بودند، می‌گفتند اصلا نقطه‌زنی یا موبایل خاموش نداریم که بعد از دوندگی بسیار متوجه شدند چنین امکانی وجود دارد اما دیگر به ما اطلاعاتی ندادند که نتیجه بررسی‌هایشان به کجا رسید. یکی از مسئولان یک بار گفت ما فکر می‌کنیم ایشان زنده هستند و به ترکیه رفته‌اند، بعد از آن ما هرچه پیگیری کردیم، گفتند ما فقط فرض کرده بودیم.

◆ **خود شما احتمال چنین اتفاقی را می‌دهید؟**

سیدمحمدحسین: نه اصلا. چون پول‌های ایشان و حساب بانکی اصلا دست نخورده و حتی پول خاصی هم همراهشان نبردند. پدر بدهی مالی خاصی نداشتند که بخواهد مثلا بابت آن فرار کند. اصلا شکایت یا تهدیدی هم در کار نبوده که با بخواهیم به آنها این ماجرا را مرتبط کنیم. ایشان کاملا یک انسان قابل اعتماد و اجتماعی بودند.

◆ **پس رفتن ایشان آن‌هم به خواست خودشان برای شما ورد از ذهن است.**

حمید طهرانی: سیستم ایشان الان بار است و ما دیدیم برای رفتن به این قله نزدیک ۱۵ تا ۲۰ سرج انجام داده‌اند و دو ترک را برای مسیریابی دانلود کرده‌اند. زمانی که از زیر دوربین روستا می‌گذشته دیدیم یکی از همان ترک‌های مسیریابی را باز کرده‌اند و کاملا براساس جهت و جغرافیا پیش رفته‌اند. سؤالات بسیاری برای ما پیش آمد که مثلا اگر نیاز به کمک داشتند، چرا درخواست کمک نکردند؟ یعنی حتی اگر تلفن ایشان آنتن داشت و ما تماس می‌گرفتیم ولی ایشان جواب هم نمی‌داد باز ما می‌توانستیم ردیابی کنیم. هر تیمی که آنجا را گشتند، به ما گفتند ما از این وضعیت ردیابی کنیم. پیش هم که به منزلشان رفتیم دیدیم چراغ‌های پذیرایی روشن است و هالوژن هم افتاده. باز دیگر از ساختمان ۲۴ واحد فقط فیوز خانه آنها مهدی پریده بوده. همه این مسائل از نظر ما مشکوک است. حتی یک ماه بعد از مفقودی زمانی که خواستیم دوربین یکی از ویلاهای شخصی را جک کنیم به ما گفتند همان روزهای اول بچه‌های هلال احمر آمدند و این فیلم‌ها را نگاه کردند و چیزی پیدا نکردند. بعد ما با هرکدام از مسئولان مربوطه تماس گرفتیم همه گفتند ما چنین دستوری به کسی ندادیم و از نیروهای ما کسی نبوده که دوربین را جک کند. ما واقعا نمی‌دانیم چه اتفاقی افتاده و هیچ سرنخی هم پیدا نمی‌کنیم.

◆ **ایشان فعالیت سیاسی نداشتند؟**

سیدمحمدحسین: ایشان فعالیت خاصی نداشتند. تا جایی که ما می‌دانیم پدر با کسی مشکلی نداشت. ایشان قاری قرآن بوده و همیشه در هیئت شهرک غرب بروبیا داشته و همه ایشان را می‌شناسند. در زمان جنگ هم جزء نیروهای فعال بودند، پدر راننده توپ بودند. یعنی از این جهات فعالیت خاصی نداشتند...

◆ **احتمال چیزی شبیه به مرگ خودخواسته در رفتار ایشان دیده بودید؟**

حمید طهرانی: نه اصلا. ایشان جانشان به جان نوه‌هایشان بسته بود. اهل بگو بخند بودند، با همه سریع دوست می‌شدند. اصلا تصور خودکشی یا چیزی شبیه به این را برایشان نمی‌کنیم. پدر افسردگی یا چیزی شبیه به این نداشتند. کاملا از نظر روانی سالم بودند. سه روز در هفته ورزشگاه کشوری آمادگی جسمانی می‌رفتند. یک روز در هفته پرواز و یک روز هم کوهنوردی می‌رفتند. انسان پر انرژی و باروحیه‌ای بودند.

◆ **درحال حاضر چه نهادی همراه شماست و از نهاد یا کروه‌های مربوطه چه درخواستی دارید؟**

سیدمحمدحسین: الان دیگر هیچ نهادی همراه ما نیست و تنها هستیم. البته بچه‌های کوهنورد باز هم همراه ما هستند و کمکمان با افرادی بیش از ۲۰۰ نفر که هزینه‌ها و خطرات شوق را دارد، جست‌وجو می‌کنیم اما راستش ما دیگر بعد می‌دانیم اثری در آن منطقه پیدا کنیم ولی همچنان امید داریم که ردیابی از پدر پیدا خواهیم کرد. درست یا غلط تصور و تحلیل بعضی از بستگان و نزدیکان این است که ایشان به اشتباه بازداشت شده‌اند. خصوصا که مقارن با اوج اتهامات و ناآرامی‌های اجتماعی بود و تنها خواسته ما از نهادهای متنوع و مسئول این است که قاطعانه اعلام کنند که ایشان بازداشت هستند یا نه. نه شایعات و بیم و امیدهای خانواده خصوصا همسر چشم‌انتظار در این زمینه پایان داده شود. متاسفانه با وجود مراجعات مکرر هیچ‌گاه جواب قاطع و موردساتمانه منفی در این زمینه نگرفتیم.

انتظارهای بی‌سرانجام

شرق: شاید هر روز اعلامیه کمشده‌ای در دیوارهای شهر نصب شود، کمشده‌هایی که جگرگوشه خانواده‌های منتظرند. انتظار شاید برای خانواده‌هایی که روزی عزیزشان ناپدید شد و ماه‌ها و سال‌ها در بی‌خبری او رنج می‌کشند، جنس دیگری داشته باشد.

در ۱۰ سال گذشته تعداد بسیار زیادی از موارد مفقودی در رسانه‌ها منتشر شده که این تنها بخشی از آنها بوده، در واقع بسیاری از کمشده‌ها حتی با وجود مژدگانی‌های بالا همچنان مفقود و بی‌نشان هستند. طبق برخی گزارش‌ها سال‌های قبل در رسانه‌ها روایت تعدادی از کودکان و بزرگسالان کمشده را مرور می‌کنیم.

۹ سال رنج

مهر سال ۹۰ شهباد سلیمان‌زاده هشت‌ساله ناپدید شد. او نخستین کودک کمشده دهه ۹۰ است. کودکی که هرگز پیدا نشد. او پس از تعطیلی از مدرسه سوار خودروی مردان ناشناسی شد. با ربوده‌شدن این کودک بازار شایعات در ارومیه داغ شد. سه روز پیش از ربوده‌شدن شهباد پسربچه دیگری گروگان گرفته شده بود؛ همین هم شد که کودک‌ربایی زنجیره‌ای شایعه شود.

اما این آدم‌ربایی‌ها زنجیره‌ای نبود. کودک ۱۱ساله ربوده‌شده در سیستان‌وبلوچستان پیدا شد اما از شهباد خبری نشد. هیچ آدم‌ربایی با خانواده آقای سلیمان‌زاده تماس نگرفت و هیچ درخواست پولی نشد. این در حالی بود که این خانواده با هیچ‌کس اختلافی نداشت و علت این رمایش را نمی‌دانستند. از زمان فقدان کودک هشت‌ساله پلیس آگاهی استان وارد عمل شد. اما ردیابی از شهباد پیدا نکرد. در و دیوار شهر پر شد از عکس‌های شهباد تا شاید نشانی از این پسر هشت‌ساله پیدا شود. اما با وجود گذشت بیش از یک‌دهه از رایش شهباد، پسر هشت‌ساله ارومیه‌ای، خانواده‌اش چشم‌انتظار دیدار پسرشان هستند تا بار دیگر او را به آغوش بگیرند.

پدرش به شهروند گفته بود: «همه جا را زیر پا گذاشتیم. عکس‌های شهباد را همه جا پخش کردیم اما پیدا نشد که نشد. هم‌کلاسی‌هایش می‌گفتند جلوی در مدرسه سوار خودرو پژو ۴۰۵ شده است اما هویت راننده و سرنشین آن مشخص نشد. هنوز هم عکس‌هایش را در صفحات مجازی منتشر می‌کنیم. گاهی تماس‌هایی گرفته می‌شود و اطلاعاتی می‌دهند. هربار دلخوش می‌شویم اما بی‌نتیجه است».

امیدم نابود شد

مهر سال ۹۱ است؛ پسربچه چهارساله‌ای که در نزدیکی محل کار پدرش ناپدید شد. از او هم هیچ نشانی نیست. تنها آخرین تصویری که از او به یاد مانده، همان لباس‌هایی است که به تن کرد تا همراه پدرش به سر کار برود. با کم‌شدن سجاد زندگی خانواده آقای رنوفی هم ویران شد. دیگر هیچ‌چیز به عادت سابق زندگی‌اش برنگشت.

آنها ماندند با دنیایی پر از درد و رنج. پر از اشک و غم. بدون شیطنت‌های کودک چهارساله‌شان؛ کودکی که پر از شور بود و انرژی.

مادر سجاد گفته بود: «این‌همه سال گذشته است اما انگار همین لحظه سجاد را گم کرده‌ایم. داغ ازدست‌دادن پسرم هیچ‌وقت کم رنگ نمی‌شود. او در چشم به‌همزدنی ناپدید شد؛ اما انتظار دیدارش عمرمان را گرفت. خوشی از زندگی‌مان بر کشید و غم و اندوه در زندگی‌مان جا خوش کرد. بیست‌وپنجم اسفند سال ۹۱ به همراه پدرش به کارگاه بلوکزنی رفت؛ محل کار پدرش بود و در یک محوطه باز قرار داشت. معمولا همراه پدرش همه‌جا می‌رفت. آن روز همسرم رفت که رفت نخواند. برگشت دید سجاد نیست. پلیس و آتش‌نشانی آمدند اما فایده‌ای نداشت. از آن روز منتظر برگشتن سجاد هستیم. الان دیگر ۱۳ سال دارد. کاش ما را فراموش نکرده باشد. سجاد یک خواهر بزرگ‌تر هم داشت که الان ازدواج کرده است. نومان همین‌سر سجاد کمشده‌مان است».

ربوده‌شدن محمدامین و واکنش‌های بی‌نتیجه

سال ۹۲ هم یا کم‌شدن محمدامین پسربچه همراه بود. او پس از تعطیلی کلاس ورزش ناپدید شد. مسئولان باشگاه تماس محمدامین را تنش کرده بودند و او را به جلوی در فرستاده بودند تا پدرش بیاید. اما پدر به خاطر چند دقیقه تاخیر عمرش را پای جست‌وجوی پسر پنج‌ساله‌اش گذاشته است. کم‌شدن محمدامین وکیلی در رسانه‌ها خبرساز شد. خبر ربوده‌شدن این پسربچه پنج‌ساله و در پی آن، مرگ تنها مظنون و سرنخ این پرونده در حین رسیدگی، بازخوردهای زیادی به همراه داشت؛ از واکنش خرمندان و بازیگران تا تاکید مسئولان محلی و نمایندگان مجلس بر پیگیری این موضوع.

تلاش‌ها برای یافتن سرنخی از ردپای این کودک ادامه داشت اما نه کودک پیدا شد و نه متهمان. حالا ۹ سال از ناپدیدشدن این کودک می‌گذرد اما سرنوشت محمد در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است.

پدرش گفته بود: «یارها خویشی را دیده‌ام که می‌خندد و می‌گوید: «بیا من برمی‌گردم». از این‌همه انتظار و تلاشی خسته‌ام. همه‌جا را زیر پا گذاشته‌ام، به همه رو انداخته‌ام اما نمی‌دانم او در این مدت سال کجاست. چه می‌کند. احتمال می‌دهم پسرم را از مزار خارج کرده باشند تا در حمل مواد مخدر از او استفاده کنند. شب و روزمان با رفتن محمدامین سیاه شده است».

۱۸ساعت بعد از گم‌شدن محمدامین، مرد ناشناسی با خانواده محمدامین تماس گرفت. تماسی که رنگ‌وبوی آدم‌ربایی داشت. بعد از این تماس، روند رسیدگی به پرونده وارد مرحله تازه‌ای شد. مرد ناشناس دوباره تماس گرفت و برای آزادی او ۵۰۰ سکه بهارآزادی خواست.

مرد کودک‌ربا از یک باجه تلفن همگانی تماس می‌گرفت که بلافاصله باجه موردنظر، تحت نظر قرار گرفت و هنگامی که متهم قصد داشت مجددا با خانواده کودک پنج‌ساله تماس بگیرد، از سوی کارآگاهان دستگیر شد. با انتقال مرد تبهکار به اداره آگاهی مشخص شد که او از مجرمان حرفه‌ای است که ۱۷سال سابقه زندان دارد.

درحالی‌که متهم مدعی بود وضعیت جسمانی‌اش خوب نیست، ماموران او را به بازداشتگاه انتقال دادند تا پزشک او را مورد معاینه قرار دهد اما قبل از اینکه پزشک در محل حاضر شود، تنها مظنون این کودک‌ربایی مرموز جان خود را از دست داد و با مرگ مرد تبهکار معمای این کودک‌ربایی پیچیده‌تر شد.

پرونده محمدامین با نگارش نامه چند نفر از بازیگران به فرمانده ناجا وارد فاز تازه‌ای شد؛ مظنونان زیادی در این پرونده دستگیر شدند اما هیچ ردی از محمدامین پیدا نشد. محمدامین حالا ۱۲سال دارد و پدر و مادرش همچنان چشم‌انتظار او هستند.

صبح منحوس خرداد ۹۳

سال ۹۳ کم‌شدن مانده کبریایی باز دیگر واکنش‌های زیادی به همراه داشت. مانده هشت‌ساله چهارم خردادماه ۹۳ از مقابل مدرسه ابتدایی شهید جعفری‌نیا واقع در خیابان معلم از مناطق پرجمعیت شهر بندر انزلی مفقود شد. بهزاد کبریایی‌آبکنار پدر مانده از روزهای سیاه دلتنگی می‌گوید: «دختر کوچولویمان زنده است و جایی در این دنیا نفس می‌کشد؛ نمی‌دانیم کجاست؛ اما منتظرش می‌مانیم تا نفس در سینه داریم. می‌دانیم روزی برمی‌گردد». حتی جایزه ۲۰۰ میلیونی برای برگرداندن مانده هم کارساز نبود.

پدر از آن صبح منحوس گفته بود: «صبح‌ها دختر را ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه به مدرسه می‌رساندم و ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه نیز به سراغش می‌رفتم ولی آن روز که به مقابل مدرسه رفتم، دیدم دخترچه‌ها مقابل در مدرسه منتظر خانواده‌هایشان ایستاده‌اند و در مدرسه نیز بسته است. خبری از دخترم نبود. مدرسه بدون اطلاع خانواده‌ها کلاس‌ها را ۲۰ دقیقه زودتر تعطیل کرده بودند. در ابتدای تحقیقات، پلیس به پیرمردی مشکوک شد که چهرماش از سوی هم‌کلاسی‌های مانده ترسیم شده بود. اما در بررسی‌ها مشخص شد که آن پیرمرد به دنبال نوه‌اش آمده بود. عکس‌هایی از مانده تهیه کردیم و همه‌جای انزلی و حتی بیرون شهر را زیر پا گذاشتیم و عکس‌هایش را پخش کردیم. هیچ نشانی از مانده نبود. تلاش‌هایمان تاکنون به نتیجه‌ای نرسیده، ولی امیدواریم».

دنیای کمشده انزلی

از دنیا گریزان شده‌اند اما هنوز دست از دنیاشان نکشیده‌اند. دنیا علمی کودک کم‌شده سال ۹۴ در بندر انزلی است. آنها هم نمی‌دانند چه بر سر دنیایشان آمده است. زهرا عاشوری مادر دنیا هنوز هم تا نام دختر سه‌ساله‌اش می‌آید، اشک می‌ریزد. هنوز نمی‌داند دخترش مفقود شده یا ربوده شده، او را کشته‌اند یا به کار گرفته‌اند. تنها دخترشان بیستم مردادماه همان سال در حوالی حرم بی‌بی‌حوریه در محله‌ای به نام شالیوب درست دم در خانه‌شان ناپدید شد. مادر گفته بود: «دنیا در حیاط خانه‌مان بود که به آشپزخانه رفتم تا یک قالب یخ را در پارچ آب خالی کنم، به‌سرعت به حیاط برگشتم و دنیا را صدا کردم اما نبود. به کوچه رفتم اما انگار از اول دنیایی در آن محله وجود نداشته است. با پلیس تماس گرفتیم. همسایه‌ها هم همراه شدند. کوچه‌ها را یک‌به‌یک گشتیم اما انگار ذوب شده بود. هرچقدر بیشتر گشتیم و می‌گردیم کمتر سرنخی پیدا می‌کنیم؛ اصلا انگار از اول دختری به نام دنیا نداشتیم».

نذر و نیاز کردند و مژدگانی هم تعیین کردند تا به دنیایشان برسند اما گره این مفقودی هرگز باز نشد.

مادر گفته بود دنیا برایمان سیاه شده است اما چشم‌انتظار دیدار دنیایمان هستیم. پنج سال از ماجرای کمشدن دنیا می‌گذرد. تماس‌های بی‌هدف هم ردی از دنیا به خانواده علمی نشان نداد.

سرنوشت معمایی ابوالفضل

سال ۹۵ باز هم کودک دیگری در خراسان رضوی ناپدید شد. معمای رازآلود کمشدن ابوالفضل ۱۰ساله همچنان ادامه دارد.

ابوالفضل جهانشیری هجدهم اسفند ۹۵ زمانی که برای بازی از خانه‌شان خارج شده بود، کم شد و دیگر کسی او را ندید. پدرش گفته بود: «بعدازظهر بود که پسرم لباس و کفش ورزشی‌اش را پوشید و برای فوتبال از خانه خارج شد. او پسری درس‌خوان و باهوش بود که به فوتبال علاقه زیادی داشت. ساعتی بعد به خانه برگشت، لباس‌هایش را عوض کرد و دوباره رفت از در مقابل خانه بازی کند. هنوز خاطرم هست که دمپایی‌های آبی‌رنگش را پوشید و رفت. ساعتی بعد دنبالش رفتم اما اثری از او ابوالفضل نبود؛ همه‌جا را گشتم اما هیچ ردی از پسرم نبود. خانه‌مان در منطقه‌ای به نام جاده سیمان است که هیچ دوربین مداربسته‌ای در آن زمان وجود نداشت.

با یک کینه و دشمنی ندارم. هفت سال از این ماجرا گذشته است. ما یک خانواده زندگی‌مان سکته کرده که کارم را هم از دست داده».

از خلخال تا تهران به دنبال ردی از حسین

حسین اسدی چهارساله سال ۹۶ گم شد. خانواده حسین برای سیزده‌بدر به حوالی رودخانه هوروجای شهرستان خلخال رفته و چادری بر پا کرده بودند. حسین نیز داخل چادر بود که ناگهان ناپدید شد. رسیدگی به این پرونده از سیزدهم فروردین سال ۹۶ آغاز شد.

آتش‌نشانان و غواصان وجب به وجب همه رودخانه را کشتند اما بی‌نتیجه بود. در ادامه تحقیقات فرضیه کودک‌ربایی قوت گرفت. شکایت آدم‌ربایی مسیر تحقیقات را تغییر داد. پرونده پسربچه‌ای که سال‌ها قبل در شهرستان خلخال به طرز مرموزی ناپدید شده بود، به دستور رئیس قوه قضائیه برای ادامه تحقیقات در اختیار بازپرس جنایی یابتخت قرار گرفت. در ادامه بررسی‌های میدانی، کارآگاهان مطلع شدند که چند متر آن طرف‌تر از چادری که خانواده حسین برپا کرده بودند، خانواده‌ای اتراق کرده بودند که نظرشان به حسین جلب شده بود؛ بنابراین دو عضو آن خانواده که یک داماد و پدرزنش بودند، بازداشت شدند. اما آنها نیز پس از تکمیل تحقیقات با قرار وثیقه آزاد شدند.

به دنبال آبتاز سیاه‌چشم

چهار سال پوچ گذشت. آبتاز هنوز هم پیدا نشده است؛ دخترچه هفت‌ساله‌ای که درست جلوی در خانه‌شان هنگام بازی با خواهر کوچکش ناپدید شد و هیچ اثری از او به جا نماند.

از آن مهر غم‌انگیز دوسالی می‌گذرد؛ رنج و عذاب برای خانواده غلامی پایانی ندارد. آبتاز به طرز مرموزی ناپدید شد و هیچ‌کس نتوانست حتی ردی از او پیدا کند. جست‌وجوها بی‌نتیجه مانده و حتی یک نشانه هم از این دخترک نیست.

تصویر آبتاز هشت‌ساله با چشم و ابروهای مشکی بارها در فضای مجازی منتشر شده است. اگر غلامی پدر این دخترچه، دیگر نشده بود: «زمان از پنجم مهر ۹۷ برای ما متوقف شد، ایستاد و دیگر حرکت ندارد. با کم‌شدن آبتاز زندگی هم برای ما تمام شد. به امید برگشت آبتاز این روزها را می‌گذرانیم. هنوز چشمانش در خیابان به دنبال آبتاز می‌دود. هیچ چیز نمی‌دانم. هیچ احتمالی هم نمی‌دهم؛ نه دشمنی داشته‌ایم، نه اختلافی با کسی. هنوز با هر تماسی قلبم سریع‌تر می‌تپد. شاید نشانی از دختر باشد؛ اما هیچ ردی از او نیست. همه‌جا را گشتم. آبتاز سیاه‌چشمم را کم کردم».

درجست‌وجوی زهرا ورامینی

شهریور سال ۹۸ هم زهرای دوساله درست جلوی در خانه‌شان ناپدید شد. او در محله قلعه‌نو ورامین وقتی همراه خواهر کوچکش می‌خواست وارد خانه شود، دور زد و مسیرش را تغییر داد. داخل کوچه شد. دوربین‌های مداربسته تا تصویر ۲۰ثانیه‌ای از این دخترچه ورامینی ثبت کرده‌اند که در معرض دید بود.

نه پلیس، نه هلال‌احمر، نه سلبریتی‌ها، نه مردم محل و نه خانواده‌اش هنوز نتوانسته‌اند رد و نشانی از زهرا پیدا کنند. پدر و مادر زهرا سال‌هاست در آرزوی پیداشدن حتی یک نشانه از دختر کوچک خود هستند. این در حالی است که پلیس آگاهی یابتخت تحقیقات را متوقف نکرده است. جست‌وجوها برای دریافت ردی از این دخترچه هنوز ادامه دارد. تیم‌های هلال‌احمر کانال نزدیک خانه را سه مرتبه جست‌وجو کردند اما دریغ از یک نشانه. احتمال اینکه زهرا داخل کانال آب افتاده باشد، صفر است.

حسن حسینی‌شیرازی، پدر زهرای دوساله گفته بود: «زندگی‌مان ویران شد. پدر زهرا مدام خواب وحشتناک دخترش می‌بیند. وضعیت روحی خوبی ندارد. یک رد و نشانه از زهرا زندگی‌مان را تغییر می‌دهد. روزهای خسته‌کننده همه به دنبال زهرا بودند اما دیگر کمرنگ شده است. همه ناامید شده‌اند اما ما منتظریم. به معجزه ایمان داریم».

مفقودشدن مرموز یک دانش‌آموز ۱۲ساله

محله شریف‌آباد شیراز، اردیبهشت سال ۱۴۰۰، ملیکا:

دانش‌آموز ۱۲ساله در مدرسه‌ای مشغول به تحصیل بود که در کوچه محل زندگی‌شان قرار داشت، روز حادثه ملیکا برای خرید از خانه تا سوپرمارکت سر کوچه‌شان رفت اما دیگر هرگز به خانه بازنگشت. هنگامی که خرید این دختر ۱۲ساله تمام می‌شود دوربین‌های مداربسته در داخل کوچه بازگشت او را به دوربین‌های مداربسته در محله‌ها هدف شدند. کوچه‌ها را یک‌به‌یک گشتیم اما انگار ذوب شده بود. هرچقدر بیشتر گشتیم و می‌گردیم کمتر سرنخی پیدا می‌کنیم؛ اصلا انگار از اول دختری به نام دنیا نداشتیم».

نذر و نیاز کردند و مژدگانی هم تعیین کردند تا به دنیایشان برسند اما گره این مفقودی هرگز باز نشد.

ملیکا به خانواده او گفته بودند که ملیکا را دیدند که به داخل حیاط مدرسه رفته بود. یک ماه پس از مفقودشدن ملیکا، سرایدار مدرسه به عنو